

نگاهی به زندگی آلبر کامو



گردآوری: منصور نقی پور

عنوان «فقر قبیله» منتشر کرد. با نزدیکتر شدن جنگ جهانی دوم، کامو به عنوان سرباز داوطلب شد، اما به دلیل ضعف تن و بیماری سل او را نپذیرفتند. او در این زمان سردبیر روزنامه‌ی عصر جمهوری شده بود که در ژانویه‌ی سال ۱۹۴۰ دستگاه سانسور الجزایر آن را تعطیل کرد. در مارس همان سال فرماندار الجزیره، آلبر کامو را به عنوان تهدیدی برای امنیت ملی معرفی کرد و به او پیشنهاد کرد که شهر را ترک کند. در این هنگام کامو به پاریس رفت.

او کار خود را در روزنامه‌ی عصر پاریس شروع کرد بعدها برای دوری از ارتش نازی به همراه دیگر کارمندان روزنامه، ابتدا به شهر کلرمون فران و سپس به شهر غربی بوردو نقل مکان کرد.

در همین زمان کامو، رُمان بیگانه و مجموعه‌ای از مقالات فلسفی خود تحت عنوان افسانه‌ی سیزیف را منتشر کرد. در ۱۹۴۲ «بیگانه» *L'Étranger* کامو را به جهان معرفی کرد و او توانست به یک پیشرفت شگرف در زندگی اش دست یابد. رمان بیگانه بی‌هوده‌گی و بوجی‌دنبایی را نشان می‌دهد که به هیچ روی انسان را سرسازش با آن نیست. «افسانه سیزیف» *Le Mythe de Sisyphe* (۱۹۴۲) مقاله‌ای فلسفی است که کامو در آن مانند هم‌فکران آن زمان خویش از جمله «ژان پل سارتر» فلسفه‌ی اصالت وجود انسان *Existentialisme* را دست‌مایه‌ی تحلیل‌های خود از انسان و هستی قرار داده است.

در رمان «بیگانه» شخصیت اصلی - مورسو - درمقابل حکم اعدام خود نیز، بی‌تفاوت و متعجب است. نه اعتراض می‌کند و نه زاری. صدای او بی‌اعتنا است. بی‌اعتنا به اتفاقاتی که پیرامون‌اش در جریان است. حتا مرگ مادرش او را به هیجان نمی‌آورد. از او می‌خواهند برای آخرین بار چهره‌ی مادرش را ببیند. اما او نه تنها میلی ندارد بل، بی‌مهابا آن را در حضور دیگران ابراز می‌کند و البته از گریه‌ی دیگران متعجب است. مورسو کارمند جوان ساکن الجزیره تلگرافی دریافت می‌کند مبنی بر خبر مرگ مادرش. او پس از دریافت تلگراف از سرای سال‌مندان می‌گوید: «مادرم

آلبر کامو در ۷ نوامبر ۱۹۱۳ در موندووی الجزایر به دنیا آمد. پدرش «لوسین کامو» که کارگر یک کارخانه‌ی شربابسازی بود، یک سال بعد از به دنیا آمدن او در نبرد مارن در جنگ جهانی اول کشته شد و از آن به بعد آلبر همراه با مادرش (که اصالتاً اسپانیایی بود) به خانه‌ی مادر بزرگش در الجزیره می‌رود. خانواده‌ی کامو جزو آن دسته از مهاجرانی بودند که از فرانسه برای گرفتن زمین و کشاورزی به الجزایر آمده بودند و مادر با رختشویی خانواده را اداره می‌کرد.

کودکی کامو در یک زندگی فقیرانه‌ی طبقه‌ی کارگری سپری شد. در سال ۱۹۲۳ با یاری یکی از معلمانش با نام لویی ژرمن برنده جایزه‌ای شد که تمامی هزینه‌ی تحصیلی دوره متوسطه‌ی او را متقبل می‌شد. کامو در طی سال‌های ۳۰-۱۹۲۸ دروازیان تیم دانشگاه الجزیره بود اما با تشخیص اولین آثار سل در ۱۹۳۰ او تبدیل به یک تماشاچی فوتبال شد. این مساله تا آخر عمر کامو را رنج می‌داد.

در سال ۱۹۳۴ به حزب کمونیست پیوست که در آن وظیفه‌ی عضوگیری از میان پرولتاریای عرب را بر عهده داشت. البته عموم نگرانی کامو و دلیل پیوستن او به این حزب، احتمالاً در مورد اتفاقات آن زمان اسپانیا بوده است تا گرایش سیاسی به نظریه‌های لنین-مارکسیستی. بعدها این حزب، کامو را به عنوان یک تروتسکیست به شیوه‌ای نمایشی محکوم و از حزب اخراج کرد (۱۹۳۶).

در ۱۹۳۴ با «سیمون‌های» ازدواج کرد. ازدواج آن‌ها یک سال بعد در اثر خیانت سیمون که ماحصل ارتباط نامشروعش با یک پزشک و اعتیادش به مرفین بود، پایان یافت.

لیسانس فلسفه را در سال ۱۹۳۵ گرفت در ماه مه سال ۱۹۳۶ پایان‌نامه‌ی خود را درباره‌ی فلوطین ارائه داد. او در سال ۱۹۳۸ در روزنامه‌ی تازه تأسیس الجزایر جمهوری‌خواه به عنوان خبرنگار آغاز به کار کرد. او تمام مقاله‌های خود را به صورت اول شخص می‌نوشت که تا آن زمان در شیوه‌ی گزارش‌گری فرانسوی متداول نبود. در سال ۱۹۳۹، مجموعه مقالاتی به

امروز مرد. شاید هم دیروز بود. نمی‌دانم. از پیران سرا، تل‌گرافی به من رسید: «مادر فوت. دفن فردا. احترامات فائقه...» خانه‌ی سالمندان در هشتاد کیلومتری الجزیره است. ساعت دو سوار اتوبوس می‌شوم و بعد از ظهر به آن‌جا می‌روم. او بسیار بی‌تفاوت در مراسم ظاهر می‌شود و از رفتار عزاداران متعجب می‌شود. تمام طول شب را بی‌هیچ احساس اندوهی بر جنازه مادر می‌نشیند. فردای مراسم با ماری همکار قدیمی‌اش به سینما می‌رود، تفریح می‌کند و به زندگی عادی‌اش ادامه می‌دهد. در جریان داستان او با همسایه‌اش ریمون دوست می‌شود. ریمون به او می‌گوید که با برادر زنی که به او خیانت کرده دعوا کرده و حالا می‌خواهد زن را تحقیر کند. در جریان داستان ماری از او خواستگاری میکند و مورسو با بی‌تفاوتی می‌پذیرد. سرانجام روزی ریمون، او و ماری را به کلبه‌ی یکی از دوستانش در نزدیکی ساحل دعوت می‌کند. در آن‌جا مورسو در یک نزاع ناخواسته عربی را با شلیک یک گلوله از پای در می‌آورد. مورسو به زندان می‌رود و طی محاکمه‌ای به اعدام محکوم می‌شود. او چنان از بی‌تفاوتی سرشار است که کشیش توبه دهنده را نیز نمی‌پذیرد. گفت‌وگوهای او در زندان مبهم و گذرای داستان را رنگ و بوی فلسفی‌تری می‌دهند. مورسو در زندان با خودش فکر می‌کند «نمی‌دانم چند بار از خودم پرسیده‌ام آیا از محکومین به مرگ کسی بوده است که موفق شده باشد از این مقررات ماشینی تخفیف ناپذیر فرار کند، قبل از اعدام ناپدید شود و صفوف پاسبان‌ها را بشکافد؟» اما خودش در می‌یابد که انسان قربانی نظامی است که خود آفریده. مورسو با نظام اجتماعی، نظام دادگستری دیوان‌سالار و مقررات انعطاف ناپذیرش بیگانه است. نظام‌هایی که انسان آن‌ها را آفریده حالا آن قدر بزرگ شده‌اند

که دیگر آن‌ها ایند که سرنوشت انسان را تعیین می‌کنند. در چنین نظامی آن قدر از انسان شخصیت‌زدایی می‌شود که تبدیل به هویتی تو خالی می‌شود. هویتی که نقشی در سرنوشتش ندارد. مورسو جریان محاکمه را این طور بیان می‌کند: «آن‌ها همه کار را خارج از وجود من حل و فصل می‌کردند، همه چیز بی‌مداخله من پیش می‌رفت بی‌این‌که از من نظری بخواهند سرنوشت من تعیین می‌شد.» مورسو در نهایت با این اتهام که در مرگ مادرش دچار تأثیر نشده و گریه نکرده است محکوم به اعدام می‌شود.

نمایشنامه‌ی کالیگولا را در سال ۱۹۴۳ به چاپ رسانید. او این نمایش‌نامه را تا اواخر دهه‌ی پنجاه بارها بازنویسی و ویرایش کرد. در سال ۱۹۴۳ کامو کتابی را به نام نامه‌هایی به یک دوست آلمانی نیز به صورت مخفیانه به چاپ رسانید.

در ۱۹ دسامبر ۱۹۴۱ کامو اعدام «گابریل پری» را شاهد بود که این واقعه به قول خودش موجب متبلور شدن حس شورش علیه آلمان‌ها در او شد. او در سال ۱۹۴۲ عضو گروه مقاومت فرانسوی به نام نبرد شد و در اکتبر ۱۹۴۳ به کمک دیگر اعضای گروه شروع به فعالیت روزنامه‌نگاری زیرزمینی پرداخت. وی در این گروه مقاومت با ژان پل سارتر آشنا شد. او هنگامی که سرمقاله‌ی روزنامه‌ی کومبا را به همراه داشت دستگیر شد. او پس از آزادی در اوت ۱۹۴۴ در سرمقاله‌ای نوشت که «ما تصمیم داریم سیاست را متوقف و اخلاق را جای‌گزین‌اش کنیم.»

در سال‌های پس از جنگ کامو به حلقه‌ی ژان پل سارتر و سیمون دوبوار در کافه‌ی «فلور» در بلوار «سن ژرمن» پاریس پیوست. کامو بعد از جنگ سفری به ایالات متحده داشت تا در آن جا در مورد آگزیستنسیالیسم سخنرانی کند. کامو سال‌ها از دوستان و هم‌کاران و هم‌فکران نزدیک سارتر بود و به هنگام اشغال فرانسه به وسیله‌ی آلمان نازی به نهضت مقاومت پیوست و چون سارتر از پیشروان طبقه‌ی روشنفکر این نهضت گشت و پس از مدت‌ها آواره‌گی در شهرستان‌ها و مناطق به ظاهر آزاد، در پاریس مقیم شد و در سازمان انتشارات کالیمار به کار پرداخت.

استوره سیزیف [Le Mythe de Sis-
phe] در ۱۹۴۲ منتشر شد. این اثر «حساسیت مبتنی بر پوچی» را که فضای رمان بیگانه از آن تشکیل شده است توصیف و تحلیل می‌کند و بنابراین، می‌توان گفت که قرینه‌ی فلسفی آن است. از سطر نخست، خودکشی به عنوان «یگانه مسئله‌ی فلسفی» واقعا جدی

تلقی شده است و این از لحظه‌ای است که شخص به جنبه‌ی مضحک حیاش آگاهی یافته است، یعنی لحظه‌ی کشف فقدان هر نوع دلیل برای زیستن و نیز بی‌معنا دانستن همه‌ی تلاش‌های روزمره، احساس پوچی را در او جای‌گیر کرده است. آن‌گاه یگانه مسئله‌ای که مطرح می‌شود دانستن این نکته است که آیا احساس «پوچی» لزوماً به خودکشی می‌انجامد. نویسنده همه‌ی رفتارها و همه‌ی تلاش‌های ذهن را از نظر می‌گذراند و با این نگرش همه‌جانبه که ناتوانی ذهن را برملا

می‌کند، تعریف روشن‌تری از پوچی به دست می‌دهد. انسان که هیچ راه بیرون‌شدنی ندارد مراحل زندگانی خود را در درون هزارتویی از «دیوارهای پوچ» می‌گذراند و کافی است که چشم بگشاید تا ببیند که چه‌گونه سرش از همه‌سو به این دیوارها برمی‌خورد. ولی شاید کافی باشد که چشم خرد روشن‌بین خود را ببندیم؛ آن‌گاه است که آبرکامو چیزی را که «خودکشی فلسفی» می‌نامد پیشنهاد می‌کند. در واقع، خودکشی فلسفی چیزی نیست جز نفی روشن‌بینی خود، زیرا با نفی آن می‌توانیم پوچی را نیز، چون نمی‌بینیم، نفی کنیم. این راه حل که برای اندیشه‌ی کافی نیست؛ برای زندگی واقعی کافی نیست، زیرا در این زندگی، منطق «پوچی» حکم می‌کند که من خودم را بکشم. اگر خود را بکشم، شعوری را که متکای بینش «پوچی» است نابود می‌کنم، یعنی در واقع انسان را از میان برمی‌دارم تا مشکلم را از میان بردارم؛ و این البته راه حل نیست. آن‌گاه کامو راه حلی حقیقی پیشنهاد می‌کند و آن عصیان است: عصیان پیوسته خرد انسانی را وامی‌دارد تا با پوچی بستیزد. تنها عصیان می‌تواند به بشر بُعد حقیقیش را ببخشد، زیرا جبر زندگی ما

را وابسته به مبارزهای می‌کند که همواره نو به نو می‌شود. پوچی از میان نمی‌رود، ولی پیوسته عقب می‌نشیند و با هر یک از عقب‌نشینی‌هایش زندگی ما بزرگ‌تر می‌شود. آن‌گاه شعور می‌تواند وارد سلسله اعمال روزانه ما شود، زیرا پیروزی‌اش مهلت موقت نیست، بلکه بشارت پیروزی تازه‌ای است. این اثر تحقیقی با نوشته بعدی کامو

با عنوان عصیان‌گر کامل می‌شود. (شرح استوره سیزیف، نقل کامل از سایت کتاب نیوز است.)

در سال ۱۹۴۷ اثر بزرگ و تأثیرگذار زمان خود، طاعون را منتشر ساخت. کامو در طاعون بدنبال یافتن راه‌های مبارزه با شر است. طاعون با ورود هزاران موش از لانه‌های خود و مردنشان در کوچه‌ها و دهلیزخانه‌ها آغاز می‌شود و در مدت کمی فراگیر می‌شود. شهر در یک حالت قرنطینه قرار می‌گیرد و رنج‌های پنهان بشری زخم

باز می‌کنند. سایه غم، تنهایی و انتظار مرگ شهر را در هاله‌ای از ماتم فرو می‌برد. کامو در این تصویرهای به یادماندنی که خلق می‌کند، مرگ، رنج، بی‌عدالتی، بیماری را سمبول‌های شر می‌خواند و تلاش برای آزادی، سلامت، عدالت و خوشبختی را تلاش برای امر خیر می‌داند. طاعون تا عمق جان شهر پیش رفته است همه‌گزینه‌های اخلاقی کامو برای همبسته‌گی به کار گرفته می‌شود. دکتر ریو شخصیت اصلی داستان است و تارو مهم‌ترین رهبران مقاومتاند. بدون خودنمایی و ابراز احساسات، خود را در خطر مرگ قرار می‌دهند؛ زیرا به دیدن مرگ عادت ندارند، چنان‌که به زیستن نیز عادت نکرده بوده‌اند. فقط «هم‌دردی» است که آن‌ها را به عمل وامیدارد. آن‌ها به تجربه میدانند که «آن‌چه طبیعی است، میکروب و تندرستی، چیزهای دیگر، مثل تندرستی، درست‌کاری، پاک‌ی، مولود اراده است؛ اراده‌ای که نباید هرگز توقف کند.» مبارزه، به دور از کلمات مطمئن، به صورت اخلاق روزمره درمی‌آید. صفات دیگری نیز تدریجاً

بر آن افزوده می‌شود. سماجت سرسختانه‌ی در برابر عادت به ناامیدی می‌ایستد. وقایع - نگاری از این آفت شرحی میدهد که تعمداً تیره و تار است، و هیچ جایی برای رنگ- آمیزی و خیالبافی و احساسات نمی‌گذارد. طاعون همان بیماری همیشه‌گی است که می- توان آن را «پوچی» نامید، و مبارزه با آن فقط باعث پیروزی‌های موقت است. سرانجام،





سوغ راهبه اثر ویلیام فاکنر و جنزندگان اثر فیودور داستایوسکی از کارهای کامو در تأثر بود که با استقبال زیادی روبه‌رو شدند.

در سال ۱۹۵۶ سقوط را نوشت. سقوط، رمان پرسش‌های بی‌پایان در می‌کده‌ای در آمستردام روایت می‌شود؛ بندری که ملیت‌های مختلف در آن گرد آمده‌اند و شهری که جماعتی از ملیت‌های مختلف در آن رفت و آمد می‌کند. آمستردام داستان سقوط، ناکجاآبادی زیر دنیای ما است. کامو در سقوط، به جانب یأس و سرخورده‌گی کشیده می‌شود. انسانی که در رؤیای فضیلت به سر می‌برد، بی‌هیچ پروایی به شیطنت سوق داده می‌شود و با لحنی تلخ‌تر از طاعون از دشواری‌هایی سخن می‌گوید که در راه یافتن روشی عملی برای زندگی وجود دارد. راهی که هم با ادراک کلی از پوچی زندگی، سازگار باشد و هم در عین محدودیت و آزادی فردی، در رابطه‌ی انسانی با دیگران.

در داستان تنها یک نفر حرف می‌زند، یک وکیل دعاوی والا، بزرگوار، مشهور و محبوب نزد مردم و خوشنود از خود. تا این که شبی فریاد زنی را می‌شنود که خود را در رود سن افکنده است ولی به آن جواب نداده و بی‌توجهی می‌کند. لذا پس از مدتی دورویی و ریاکاری مجرمیت‌اش را باور می‌کند. از فرط نومیدی مدتی به عیاشی و لهسو و لعب رو می‌آورد، اما ابروی خود را هدر می‌دهد بی‌آن‌که بتواند بار گناه خود را سبک کند. آن‌گاه به محاکمه‌ی خود برمی‌خیزد، اما تاب این بازخواست دائمی را نمی‌آورد. ناچار ناپدید می‌شود: شهرش را ترک می‌گوید، نامش را عوض می‌کند، و اکنون در محله‌های پست و بدنام آمستردام «قاضی تائب» شده است. هیچ انسانی نمی‌تواند خود را بیگناه بداند.

ژان باتیست کلامانس می‌گوید: «هر انسانی به جنایت همه‌ی انسان‌ها گواهی می‌دهد، این است ایمان من و امیدواری من.» یعنی چه؟ یعنی این که راه حقیقی انسان از اعتراف به گناه‌کاری خود آغاز می‌شود و به سوی بی‌گناهی می‌رود، می‌داند که این بی‌گناهی هرگز متعلق به او نیست، اما برای حصول آن باید بی‌آرامش و آسایش بجنگد، تا ابد بجنگد.

با این همه اما کامو خودش می‌گوید: «اینان بشارتی ندارند و بهترین کارشان این است که با متهم کردن خود دیگران را متهم کنند.»

در سال ۱۹۵۷ جایزه‌ی نوبل ادبیات را دریافت کرد. او از نظر جوانی دومین نویسنده‌ای بود که تا آن روز جایزه نوبل را گرفته‌اند.

هنگامی که شهر شادی خود را بازمیابد و به ناخودآگاهی باز میگردد، آن‌هایی که بیوقفه جنگیده‌اند به زندگی عادی روزانه بازمی‌گردند. عظمت آن‌ها در این خواهد بود که ارزش‌های شخصی خود را فراموش کرده‌اند و جانب کسانی را گرفته‌اند که «به انسان و به عشق محقر و وحشتناکش قانع‌اند».

در سال ۱۹۴۷ کامو از روزنامه‌ی کومبا بیرون آمد. همین زمان کامو پس از افشای اردوگاه‌های شوروی از دیدگاه چپ دست می‌شوید و نگاهش به نهادهای غربی تغییر جهت می‌دهد. در سال ۱۹۴۸ نمایش‌نامه‌ی در محاصره را منتشر می‌کند. پس از انتشار در محاصره او چند نمایش‌نامه‌ی کوتاه و بلند دیگر نیز می‌نویسد تا این که در ۱۹۵۰ نمایش‌نامه‌ی راستان و پس از آن در سال ۱۹۵۱ انتشار «انسان طاغی» همه‌ی اختلافات نظری او را با سارتر علنی می‌سازد. دو دوست سابق پس از چند نامه نگاری مشاجره آمیز، به یک جدایی عقیدتی می‌رسند. به طوری که کامو حتی نام شخصیت اصلی و منفی داستان سقوط را از نام پدر سارتر وام می‌گیرد.

در ۱۹۵۲ از کار خود در یونسکو استعفا داد زیرا سازمان ملل عضویت اسپانیا تحت رهبری ژنرال فرانکو را قبول کرده بود. در ۱۹۵۳ کامو یکی از معدود شخصیت‌های چپ بود که شکستن اعتصاب کارگران آلمان شرقی را مورد اعتراض قرار داد. در اوایل سال ۱۹۵۴ بمب‌گذاری‌های گسترده‌ای از جانب جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی در الجزایر رخ داد. کامو تا پایان عمر خود مخالف استقلال الجزایر و اخراج الجزایری‌های فرانسوی تبار بود ولی در عین حال هیچ‌گاه از گفت‌وگو در مورد فقدان حقوق مسلمانان دست برنداشت.

در ۱۹۵۵ کامو مشغول نوشتن در روزنامه‌ی اکسپرس شد. او در طول هشت ماه ۳۵ مقاله تحت عنوان الجزایر پاره پاره نوشت. در ژانویه ۱۹۵۶ کامو برگزاری یک گردهمایی عمومی در الجزایر را عهده‌دار شد که این گردهمایی مورد مخالفت شدید دو طرف مناقشه، جبهه‌ی تندرو فرانسویان الجزایر و مسلمانان قصبه، قرار گرفت.

کامو در آخرین مقاله‌ای که در مورد الجزایر نوشت تلاش کرد از گونه‌ای فدراسیون متشکل از فرهنگ‌های مختلف بر مبنای مدل سوئیس برای الجزایر دفاع کند که این نیز با مخالفت شدید طرفین دعوا روبه‌رو شد.

از آن به بعد کامو به خلق آثار ادبی پرداخت و داستان‌هایی کوتاه که مربوط به الجزایر بودند را منتشر ساخت. او در عین حال به تأثر پرداخت. دو نمایش‌نامه‌ی اقتباسی در

بعد از ظهر چهارم ژانویه ۱۹۶۰ در ۲۴ کیلومتری شهر سانس در بزرگراه RN۵ حاشیه‌ی دهکده‌ی پتی‌ویل نزدیک مونته‌رو یک خودرو فاسل - وگا از جاده منحرف می‌شود و به درختی می‌کوبد و تکه تکه می‌شود. آلبر کامو که آن زمان داستان نیمه تمام آدم اول را دست‌مایه‌ی نوشتن داشت، در صندلی عقب خودرو نشسته بود. او در این سفر همراه خانواده‌ی دوست ناشرش میشل گالیمار بود.

پس از مرگ کامو، ژان پل سارتر سوگ‌نامه‌ای برایش نوشت: «او وارث امروزی آن سلسله‌ی بلند از اخلاق گرایانی بود که شاید اصیل‌ترین چیزها در ادبیات فرانسه از آنان باشد.» ■

منابع

- کرایب، یان، نظریه اجتماعی کلاسیک، شهناز مسمی پرست، تهران: آگه، ۱۳۸۲
- لوئی ری، پیر، تفسیری بر بیگانه کامو، محمد تقی غیائی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۰
- کمبر، ریچارد، فلسفه کامو، خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو، ۱۳۸۵
- کامو، آلبر، بیگانه، جلال آل احمد، تهران: نگاه، ۱۳۷۹
- کامو، آلبر، سقوط، شورانگیز فرخ، تهران: نیلوفر، ۱۳۷۷
- ویکی پدیا فارسی
- تارنمای کتاب نیوز
- باژن، کیوان، پوچی و زیبایی، نشریه اینترنتی ماندگار